

پروفیسر گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سوسائٹی

رابطه متقابل

موسیقی و روح

دکتر داریوش صفوت

بحث در خصوص رابطه متقابل موسیقی و روح مستلزم این است که این دو اصطلاح، یعنی «موسیقی و «روح» را تعریف کنیم. البته تعریف موسیقی چندان دشوار نیست.

موسیقی عبارتست از علم ترکیب اصوات و هنر تنظیم و تزیین و عرضه آنها به نحوی که برای طبع انسان خوشایند باشد.

و اما در مورد تعریف روح، موضوع به این سادگی نیست. ماهیت روح و مسایل روحی، به قول صاحب معرفت‌الروح، «حقیقت امر به حدی غامض و پیچیده است که هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا نماید که آنچه حق واقع در حاق مقصد است کاملاً درک نموده است». به عبارت دیگر «هر کس به قدر فهمش فهمید مدعا را». فلذا چنانچه بعضی از مطالب «به اغلب گوش‌ها ثقیل و به اکثر فهم‌ها غیر قابل هضم» باشد، باید آن را در بقعه امکان (= جایگاه و مقام امکان) قرارداد، چنانکه در کلام منتسب به شیخ‌الرئیس آمده: «کَلِمَا قَرَع سَمْعَكَ مِنَ الْغَرَائِبِ فَذَرِهِ فِي بَقْعَةِ الْإِمْكَانِ، یعنی هر چه به گوشت بخورد از غرائب، آن را در بقعه امکان قرار بده» (معرفت‌الروح، ص ۲)؛ همان‌طور که اگر صد سال پیش کسی می‌گفت: «تصویرها به زودی از راه دور دیده خواهند شد» جزو محالات محسوب می‌شد، در مسایل روحی هم مطالبی هست که شاید به نظر عده‌ای جزو محالات یا خرافات باشد، حال آنکه با توجه به کشفیات علمی معاصر (که شاید سرآغاز آن، اختراع مهندس کرلیان در مورد رؤیت هاله تابان و قالب مثالی انسان و

فیلمبرداری از آن در شوروی سابق در دهه ۱۹۵۰ بوده است^(۱) می‌توان با اطمینان گفت که به مدد دستگاه‌های علمی، انشالله در آینده نزدیک همه این مطالب اشراقی و عرفانی هم به مرحله اثبات خواهد رسید.

تعریف روح: روح اصطلاح قرآنی است؛ حکما اصطلاح «نفس» یا «نفس ناطقه» را به جای آن به کار می‌برند. به هر تقدیر، «از مجموع مفاد تفسیر کلام‌الله و فرمایش ائمه هدی و اقوال علماء و حکما و متکلمین، تعریف جامع و مانع روح این است: روح یا نفس ناطقه، شیئی است که مایه موجودیت حیات، و مبدأ خواص احساسات، و قوه فعل و انفعالات، و منشأ اساس تشکیلات، و مدبر و مدیر انتظامات، در هیولای وجود و ماهیت، و ماده و صورت، و خلقت و طبیعت هر موجودی است؛ مضافاً، به قولی هم گفته شده که «روح جسمی است لطیف، سریان دارد در بدن مانند سریان آب در گل و روغن در کنجد، و نفوذ آتش در ذغال و روشنی در هوا»^(۲). و از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل شده است که: «روح چون باد در جنبش است. و برای این، روح نامیده شده است که از ریح اشتقاق یافته»^(۳).

در اینجا، برای ورود به بحث درباره انواع روح، تذکر یک نکته ضروری است. همان‌طور که می‌دانید، موجودات روی کره زمین را از نظر مراتب روحی، به چهار دسته تقسیم کرده‌اند: جماد، نبات، حیوان و انسان. این تقسیم‌بندی طولی است نه عرضی؛ یعنی این چهار دسته مخلوق، در طول یکدیگرند نه در عرض هم. به عبارتی آخری، جماد پایین‌ترین مخلوق به شمار آمده و بقیه، هر یک بالاتر از ماقبل خود قرار دارند.

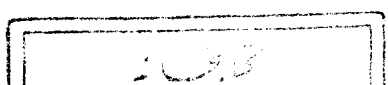
حکما اغلب بر این عقیده‌اند که فقط نبات و حیوان و انسان روح دارند و جماد روح ندارد. ولی عرفا معتقدند که جماد هم روح دارد. برای نمونه دو شعر از عارف دانا، حضرت مولانا نقل می‌کنیم. در دفتر اول مثنوی معنوی می‌فرماید:

باد و خاک و آب و آتش بنده‌اند
با من و تو مرده، با حق زنده‌اند
گر نبودی واقف از حق جان باد
فرق چون کردی میان قوم عاد
هود گسرد مؤمنان خطی کشید
نرم می‌شد باد کانا می‌رسید
هر که بیرون بود زان خط، جمله را
پاره پاره می‌گسست اندر هوا
و در دفتر سوم می‌خوانیم:

جسمه ذرات عالم در نهان
با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمعییم و بصیریم و خوشیم
با شما نامحرمان ما خامشیم
چون شما سوی حمادی می‌روید
محرر جان جمادا، چون شوید؟
از حمادی در جهان جان روید
غسلل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت
وسوسه تاویلها بر بایدت

در این دو شعر، اشارات عرفانی مهمی هست. ولی برای رعایت اختصار فقط به بیت آخر می‌پردازیم. در مصرع اول، موضوع تسبیح جمادات از آیه واقع در سوره بنی اسرائیل الهام گرفته شده که می‌فرماید «وان من شیء الا یسیح و بحمدة ولكن لا تفقهون تسبیحهم» هیچ موجودی نیست جز آنکه خدا را به پاکی می‌ستاید، ولی شما ذکر تسبیح‌شان را نمی‌فهمید (سوره ۱۷ - آیه ۴۴). به موجب این آیه، همه موجودات، از جمله جمادات، روح دارند، والا چگونه می‌توانستند تسبیح خداوند بکنند؟

در مصرع دوم، اشاره به وسوسه تاویل شده است. تاویل مشتق از اول است و به معنی گردانیدن کلام است به سوی اول. لغت‌نامه لاروس عربی می‌نویسد: تاویل، شرح و بیان مطالب مبهم است بر اساس ظن و گمان، و



نه از راه علم و یقین. مولانا می‌خواهد بگوید که حکما از راه تأویل و از ظن خود گفته‌اند که جماد روح ندارد اگر گوش جان‌شان باز شود، آشکارا تسبیح جمادات را می‌شنوند و بالنتیجه، دیگر از وسوسه چنین تأویل‌هایی رها می‌شوند.

عرفا به استناد و روایت که از حضرت علی (ع) نقل شده، معتقدند که پنج نوع روح وجود دارد و انسان که تکامل یافته‌ترین موجود روی کره زمین است، هر پنج نوع روح را واجد است^(۴). این پنج نوع روح عبارتند از: روح‌های جمادی و نباتی و حیوانی و بشری و ملکوتی، که توضیح هر یک به شرح زیر است:

۱- روح جمادی: قوه‌ای است که قوه ثقل و انرژری پتانسیل، حرکت جوهری داخلی ذرات بنیادی و تجزیه ملکولی و هسته‌ای (deraggration) ماده را تأمین می‌کند و منشأ نیروی جاذبه مادی است.

توضیح: تمام جمادات واجد این نیروی جاذبه هستند. اگر این نیرو نباشد، هیچ شیئی موجود نمی‌شود؛ و اصلاً قوام و دوام تمام جهان هستی، و اساس خلقت کائنات، از آذنی مخلوق تا اعلیٰ موجود، بر پایه نیروی جاذبه است. و از آنجا که هر نیرویی، به تناسب قدرت خود، میدان نیرو ایجاد می‌کند، لذا هر موجودی، هم جاذب موجودات پایین‌تر از خود، و هم مجذوب برتر از خود است؛ تا برسد به جاذبه جهان مجردات که اثری عظیم و خارج از تصور ما بر روی جهان مادی دارد؛ و آن نیز خود منتهی می‌شود به نیروی جاذبه الهی که مبدأ و منشأ و موجد همه نیروها و موجودات است^(۵) پنج نوع از انواع جاذبه‌های جمادی و میدان‌های جاذبه آنها بدین شرح است:

۱- نیروی جاذبه ذرات بنیادی که میدان جاذبه هسته‌ای را به وجود می‌آورد. می‌دانیم الکترون‌ها که دور هسته خود می‌گردند، گردش آنها بر اساس قانون جاذبه عمومی جهان که کاشف آن را نیوتون می‌دانند نیست، بلکه یک میدان جاذبه مخصوص به خودشان

دارند که به آن می‌گویند میدان جاذبه هسته‌ای.

۲- جاذبه ملکولی و شیمیایی: این نیرو منشأ قوه التصاق یعنی چسبندگی است که موجب ترکیب اتم‌ها می‌شود، اتم‌ها به هم می‌چسبند و ملکول را به وجود می‌آورند، و ملکول‌ها هم ترکیبات جمادی دیگری را به وجود می‌آورند. سلول‌ها هم که موجودات زنده هستند از ترکیب ملکول‌ها به وجود می‌آیند ولی زندگی و کار آنها از روح‌های نباتی و حیوان پیروی می‌کنند و قانون حاکم بر فعالیت آنها، قانون تنظیم اسمزی (osmoregulation) است^(۶). همه این‌ها بر اساس میدان‌های جاذبه است.

۳- میدان جاذبه عمومی زمین: این جاذبه از همه معروف‌تر است و بعضی از قوانین آن را نیوتون کشف کرد.

۴- میدان جاذبه منظومه شمسی: که باعث می‌شود سیارات این منظومه به دور خورشید بچرخند.

۵- میدان جاذبه عمومی کیهانی: می‌دانیم که میلیون‌ها کهکشان و میلیاردها خورشید درون آنها و بی‌شمار سیارات و منظومه‌های خورشیدی، همه و همه، با سرعتی کمی بیشتر از ۱۰۰۰۰۰ کیلومتر در ساعت، به یک سو کشیده می‌شوند، در حالی که از هم نیز فاصله می‌گیرند و گسترش پیدا می‌کنند؛ ولی جهت حرکت و سرعتشان یکی است و این، قدرت حکمت و عظمت خدا را می‌رساند (هو العلی الکبیر - سوره ۳۱، آیه ۳۰ - و هو العلی العظیم - سوره ۴۲، آیه ۴ - انه علی حکیم - سوره ۴۲، آیه ۵۱).

اگر در گردش این بی‌شمار کواکب، به اندازه یک نایه یا یک نالته ($\frac{1}{6}$ نایه)، حتی یک رابعه ($\frac{1}{6}$ نالته) کم و بیش پیدا بشود، در نظم این حرکت هماهنگ کیهانی اختلال ایجاد می‌شود، برخورد و تصادم به وجود خواهد آمد و کائنات از بین خواهد رفت. ببینید این چه قدرتی است که چنین نظمی را به وجود آورده و نگه داشته؛ و باز عده‌ای نمی‌بینند و در انکار به سر می‌برند.

خلاصه: جاذبه و میدان‌های جاذبه از جماد که پایین‌ترین موجود قلمداد شده، شروع می‌شود و این همه، از خواص روح جمادی است.

البته در مورد جمادات، به کاربردن اصطلاح روح به علت نداشتن اصطلاح مناسب دیگری است والا کلمه روح، به معنای اخص آن، فقط در مورد انسان صدق می‌کند. در مورد جماد و نبات و حیوان که موالید ثلاثه نامیده می‌شوند، به کاربردن اصطلاح روح دقیق نیست. شاید اگر گفته شود «مایه وجودی» یا «جوهر حیاتی» دقیق‌تر باشد.

۲- روح نباتی: قوه‌ای است در نباتات و خود به پنج قوه تقسیم می‌شود: اول، قوه غذایی، که نباتات به وسیله او، یا بهتر است بگوییم به نیروی او، تغذیه می‌کنند و بدل ما يتحلل فراهم می‌کنند (یعنی آنچه که تحلیل می‌رود، بدلش را فراهم می‌کنند و به جایش می‌گذارند). دوم، قوه نمویه: که در اقطار ثلاثه رشد و فزونی می‌آورد. اقطار ثلاثه یعنی طول و عرض و ارتفاع. می‌بینیم این قوه که «نامیه» هم نامیده می‌شود در جمادات نیست.

سوم، قوه مولده: که سبب تولید مثل و بقای نسل می‌شود.

چهارم، قوه فتوسنتز (Photosynthese): که باعث می‌شود گیاهان گاز کربنیک موجود در فضا را در خود جذب کنند، آن را به کمک نور آفتاب تجزیه نموده، اکسیژن آن را به فضا برگردانند که در سلامت محیط زیست برای موجودات زنده، نقش اساسی دارد؛ و کربن آن را در داخل گیاه، مورد استفاده غذایی خودشان قرار دهند. تمام انرژی غذایی ما مرهون پدیده فتوسنتز است.

فتوسنتز خود وابسته به جاذبه‌ای به نام فتوتروپیسم (Phototropisme) (=علاقه به نور، تمایل به نور) است که گیاهان را به سمت نور می‌کشد. آشکارترین

نوع فتوتروپیسم در گیاهی به نام حسن یوسف (با «بوستان افروز» که قسمی از «تاج خروس» است) مشاهده می‌شود که گلدان آن را در هر جای اتاق بگذارند، برگ‌های زیبای آن رفته رفته به سمت پنجره و نور آفتاب برمی‌گردد.

پنجم، قوه جاذبه تحرک: در گیاهان دو قوه جاذبه حرکتی بسیار قوی و متضاد وجود دارد؛ یکی از آنها ساقه و تنه گیاه را به سوی بالا، به سوی آسمان می‌برد. دومی ریشه گیاه را به سوی عمق زمین می‌کشد. این جاذبه تحرکی به قدری قوی است که حتی ساقه‌های گیاهان ضعیف هم می‌توانند سنگ را بشکافند و بیرون بزنند و به رشد خود ادامه دهند؛ و با ریشه گیاهان چنان به راه درون زمینی خود ادامه می‌دهند که حتی لوله‌های فلزی بسیار قوی را که در زیر زمین کار گذاشته شده، می‌شکافند و به درون آن رسوخ می‌کنند. این دوگانگی (دوآلیته) قوه جاذبه (یکی به سوی بالا و یکی به سوی پایین؛ یکی به سوی معنویت و یکی به سوی مادیت) در تمام موجودات هست که بعداً درباره آن توضیح دیگری داده خواهد شد.

باری، تحت تأثیر همین جاذبه تحرکی، گیاه می‌تواند آب و مواد لازم را از زمین بگیرد و به سوی بالا ببرد و به تمام سلول‌های نبات برساند.

تمام این اعمال و حرکات: و تمام فعل و انفعالات دیگر که شاید بعضی از آنها هنوز کشف نشده باشد، همگی به نیروی روح نباتی تحقق می‌یابند.

ضمناً باید متذکر بود که در سلسله مراتب موجودات پنج‌گانه، هر موجودی علاوه بر روح مربوط به مرتبه خود، روح مرتبه یا مراتب ماقبل خود را نیز دارد. مثلاً نبات علاوه بر روح نباتی، واجد اثرات و خواص روح جمادی هم هست. و غیره.

۳- روح حیوانی: قوه‌ای است در حیوانات که منشأ خواص و حواس حیوانی است، به این شرح:
اول، حس: حیوانات دارای حس‌های گوناگونی

هستند (از قبیل بینایی و شنوایی و... و احساس درد و خوشی و غیره) که به وسیله آنها دنیای اطراف خود را شناسایی می‌کنند و با آن ارتباط برقرار می‌کنند و در مقابل وقایع عکس العمل نشان می‌دهند.

دوم، حرکت: حیوانات می‌توانند جابه‌جا بشوند و موقعیت و وضع خود را به میل خود تغییر دهند؛ حال آنکه نبات نمی‌تواند محل خود را تغییر دهد.

سوم: قوه شهویه: که احساس خوش آمدن و علاقه و محبت است.

چهارم، قوه غضبیه: که احساس تنفر و بد آمدن است و مقابل قوه شهویه است. حیوانات به مدد قوه غضبیه می‌توانند از خود دفاع کنند و با دشمنان مبارزه نمایند.

پنجم، ترس: قوه ترس باعث می‌شود که در موقع احساس خطر، حیوانات بتوانند فرار کنند و یا مخفی بشوند و غیره.

ششم، قوه ادراکی: یعنی فهم و ادراک در سطح نازل حیوانی که محدود است به غرایز و احساسات و نیز تمشیت و تمهید مقدمات معیشت و زندگی مادی خود. نیروی جاذبه غریزی و احساسی از مرتبه حیوانی شروع می‌شود.

۴- روح بشری: روح بشری یا «روان» قوه‌ای است در بشر که از خواص ماده خاکستری رنگ مغز است و دارای قدرت‌ها و خواصی است، از جمله: اول، ادراک: رسیدن به کلیات است از روی جزئیات.

دوم، شعور: قدرت درک جزئیات و روابط بین آنها است. عقل معاش و حسابداری نیز از همین منشأ است. سوم، فکر: قدرت کشف مجهولات است از روی معلومات و محسوسات، که همان علم ظاهر را تشکیل می‌دهد؛ و چون بر پایه معلومات و محسوسات است، به مجهولات مربوط به پدیده‌های این جهانی می‌رسد، لذا علم ظاهری نامیده می‌شود؛ همان که شیخ بهایی

می‌فرماید: علم ظاهر سر به سر قیل است و قال. چهارم، هوش: قدرت تطبیق مفاهیم کلی است بر مصادیق و جزئیات.

پنجم، حافظه دماغی: قوه ضبط دیده‌ها و شنیده‌ها و معلومات این جهانی است.

ششم، حدس منطقی: قوه‌ای است که باعث می‌شود از مقدمات به سرعت به نتیجه پی برده شود.^(۷)

هفتم، خودخواهی و تعدی به حقوق دیگران: از آنجا که روح بشری از خواص ماده خاکستری رنگ مغز است و با مبدأ الهی سر و کار ندارد، در واقع حیوانی است هوشمند؛ و چنانچه توسط نیروهای روح ملکوتی کنترل نشود، انسان را به سوی افراط در لذات دنیایی و ارتکاب معاصی و تعدی به حقوق دیگران، و در یک کلمه، به سوی خودخواهی و خودپرستی، و به اصطلاح قرآن عظیم، به سوی «اثم» و «عدوان» می‌کشاند.

پس می‌توان گفت که روح بشری، قطب منفی وجود انسان به شمار می‌رود، در مقابل روح ملکوتی که قطب مثبت است. از این رو، کسانی که در علوم و هنرها به مراتب عالی مهارت و توانایی رسیده‌اند، اگر علم یا هنر آنها ناشی از روح بشری‌شان باشد، هیچ امتیازی از نظر روحی و معنوی برای آنها نمی‌توان قایل شد. ولی اگر تعالی آنها بر پایه روح ملکوتی و صفات انسانی باشد، به مقامی می‌توانند برسند که به قول معروف، اشرف مخلوقات بشوند و حتی تا جایی برسند که به امر خدای یکتای بی‌همتا، ملائکه به آنها سجده کنند.

۵- روح ملکوتی: موجودی است مجرد نسبی (چون مجرد مطلق فقط خداست) و کشش آن به سوی بالا و پروردگار است. خلقت او از نغخه دم پروردگاری است. خطاب قرآن به او، و حساب و کتاب نهایی هم با او است. خواص و قوای روح ملکوتی زیاد است. در اینجا به چند مورد آن می‌توان اشاره کرد: اول، علم: جامع دانش‌های مادی و معنوی است.

منظور از دانش مادی کشف قوانین پدیده‌های مادی است و منظور از دانش معنوی، فراگرفتن قوانین و اصول اساسی معنویت راستین و علمی است؛ که منجر به تأمین سعادت دنیوی و اخروی می‌شود. علم ظاهر یا دانش مادی نیز در صورتی تراوش روح ملکوتی محسوب می‌شود که مطلقاً در جهت تأمین سعادت و خوشبختی بشر به وجود آمده باشد، نه آن دانش‌هایی که منجر به تخریب محیط زیست و تهدید امنیت و آرامش انسان‌ها و کشتار دسته‌جمعی آنها گردیده است. دوم، فهم: قوه شناخت حقایق پدیده‌ها است.

سوم، ادراک: منظور شناخت انی معنویات و پدیده‌های ماوراءالطبیعه است. شناخت انی یعنی از اثر پی به مؤثر بردن. البته شناخت لیمی یعنی مؤثر را شناختن و از مؤثر پی به اثر بردن فقط در عرفان به وسیله کشف و شهود (مشاهدات عین‌الیقین) حاصل می‌گردد.

چهارم، شعور معنوی: یعنی مشاهده و درک جزئیات پدیده‌های معنوی، که آن را «دید معنوی» هم می‌توان نامید.

پنجم، اراده: تصمیم‌گیری و عمل برخلاف تمایلات و احساسات و غرایز، به خاطر مصالح فردی یا اجتماعی.

ششم، اختیار: قدرت تمیز بین مصالح مختلف و انتخاب اصلح.

هفتم، وجدان: یا ندای وجدان که به آن «نفس لوامه» هم می‌گویند. لوامه از لوم به معنی سرزنش کردن است. هر گاه بدی بکنیم، ندای وجدان از درون ما را سرزنش می‌کند و موجب پشیمانی و مایه توبه می‌گردد.

هشتم، اخلاقیات: قوه‌ای است که مخصوص روح ملکوتی بشر است و در حیوانات نیست. هنر باید با اخلاقیات توأم باشد.

نهم، اخلاق: اخلاقیات کلاً از خواص روح ملکوتی است و فاروق بین انسان و حیوان است.

دهم، ایمان: ایمان از خواص اساسی روح ملکوتی است. نیروی جاذبه اصلی در انسان، همین ایمان است. بعد از ذکر مقدمات فوق، اینک تأثیر موسیقی بر روح، و سپس تأثیر روح بر موسیقی را بررسی می‌کنیم.

اول - تأثیر موسیقی بر روح

خداوند سرشت بشر را طوری ساخته است که کشش و علاقه زیادی به زیبایی دارد. منشأ این جاذبه، آن حدیث معروف است که می‌فرماید: کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف.

یعنی: گنج پنهان بودم پس دوست داشتم شناخته شوم. پس خلق را (یعنی مخلوقات را) خلق کردم برای اینکه شناخته شوم.

در این حدیث نکته ظریفی است که اگر به آن توجه نکنیم، به خداوند سبحان صفت بشری نسبت می‌دهیم و به این ترتیب به وادی کفر سقوط می‌کنیم. معنی ظاهری این حدیث این است که خداوند العیاذُ بالله به این داشت که شناخته شود، و این کفر محض است؛ زیرا خداوند بی‌نیاز مطلق است (الله صمد). و نیز فرموده است: سبحان الله یصفون، یعنی خدا منزّه است از آنچه وصف می‌کنند (سوره ۳۷ - آیه ۱۵۹). برای رفع این اشکال، می‌توان از بین تفسیرهای مختلف، این توضیح عرفانی را مطرح کرد که اساس خلقت عالم بر محبت (فاحببت) و شناخت خدا (لکی اعرف) قرار داده شده است. به عبارت دیگر خداوند دستگاه خلقت را برای این خلق فرموده که مخلوقات، از دولت جاذبه محبت (یا به قول عرفا: عشق الهی)، کم‌کم به شناخت خدا برسند؛ و به این طریق بتوانند از فیض فیاض لایزال مؤبداً برخوردار گردند.

و اما محبت یا «عشق» انگیزه می‌خواهد. انگیزه محبت یا عشق زیبایی است. برای توضیح بیشتر اضافه می‌کنم که خداوند صفات بی‌شمار دارد. یکی از صفات

او جمیل (زیبا) است. در حدیث نبوی می‌فرماید: «ان الله جمیل یحب الجمال»^(۸) یعنی خداوند زیبا است و زیبایی را دوست می‌دارد. در اینجا باز برای اینکه صفت انسانی و مخلوقی به خدا نسبت نداده باشیم و از تسبیح خداوند خارج نشده باشیم، باید متوجه این نکته باشیم که صفات خدا مطلق است. به عبارت دیگر فقط صفات خدا است که مطلق است و مخلوق هر صفتی داشته باشد محدود، و مقید به شرط و شروط است. بنابراین وقتی می‌گوییم خداوند زیبا است، یعنی زیبایی مطلق. در حدیث اخیر، باز محبت و جمال در کنار هم قرار داده شده است. می‌فرماید: «یحب الجمال»؛ یعنی «جمال» یا «زیبایی» انگیزه محبت و عشق است.

خلاصه مطلب اینکه: خداوند همه موجودات را به درجات مختلف، زیبا آفریده است؛ از این رو عرفا در همه چیز زیبایی می‌بینند. به دیگر سخن، کل جهان را به صورت گلستان، و همه موجودات را به صورت گل‌های زیبای این گلستان می‌بینند و از این طریق به عشق و شناخت خالق عشق می‌رسند. هانف اصفهانی در ترجیح‌بند معروف خود می‌فرماید:

گر به اقلیم عشق روی آری
همه آفاق گلستان بینی
که یکی هست و هیچ نیست جز او
و حنده لاله الالهو

تأثیر موسیقی بر روح را با گفتار یکی از عرفا که خود موسیقی‌دان بزرگی بوده به پایان می‌بریم: «هر کس به علوم مستغرقه [مانند موسیقی، نقاشی، شعر، نویسندگی و غیره] علاقه‌مند شود علامت این است که دارای روح ظریف و لطیفی است. کسی که علاقه به این علوم دارد وقتی وارد عرفان شود مثل کسی است که با هواپیما مسافرت کند و کسی که علاقه به این علوم نداشته باشد مثل آن است که پیاده حرکت کند. از موسیقی نباید فقط استفاده علمی کرد و تنها به جنبه

علمی آن نظر داشت، بلکه باید آن صداهای واقعی موسیقی را شنید. موسیقی را باید وسیله ارتباط معنوی قرار داد نه هدف اصلی. در تمام محافل عرفا از موسیقی استفاده می‌شود... موسیقی را باید برای کیفیت معنوی استعمال کرد نه برای کیفیت مجازی و عیش و عشرت. بارها خودم به واسطه غرق شدن در صدای موسیقی مشکلات مهمه‌ای را که مشغولش بوده‌ام حل کرده‌ام»^(۹).

دوم - تأثیر روح بر موسیقی

اصولاً موسیقی‌های سنتی بر اساس نیازهای روحی ساخته و پرداخته شده‌اند. در مورد موسیقی اصیل ایرانی که حقیر اندکی تحقیق کرده‌ام می‌توانم با اطمینان بگویم که این موسیقی خیلی به سوی تجرد رفته است و به همین جهت از زینت‌ها و تحملات و قدرت‌نمایی‌های ظاهری دور شده است؛ و دارای یک نوع زیبایی است که در پس پرده صورت پنهان شده است؛ در نتیجه، نامحرم از درک آن محروم است. پس برای درک آن چه باید کرد؟ باید حواس معنویمان را بیدار کنیم.

به اشاره سریع می‌گویم که ما دو نوع حواس داریم: یکی حواس مادی که برای درک پدیده‌های این جهانی است؛ یکی هم حواس معنوی که برای درک پدیده‌های آن جهانی و ماوراء طبیعی است. همان‌طور که با چشم نمی‌توان شنید و با گوش نمی‌توان دید، با حواس مادی هم نمی‌شود حقایق معنوی را درک کرد. حواس مادی قادر نیستند زیبایی مجرد را دریابند. مجرد یعنی رها از ماده و بیرون از بعد زمان و مکان. زیبایی مجرد را فقط با حواس معنوی می‌توان درک کرد؛ و برای بیدار کردن حواس معنوی باید از پایه ضروری ایمان به مقام عالی اطمینان رسید. ایمان نوری است که خداوند به قلب نیکان می‌تاباند. اطمینان حالتی است که در نتیجه دیدن حقایق آن جهان، بی‌پرده و عیان، حاصل می‌شود. این مشاهدات روحی در نتیجه عمل به ایمان، هنگامی که

گفتار نیک و کردار نیک و پندار نیک ملکه فاضله بشود،
بیش می آید. ولی برای افرادی که در وادی بی‌ایمانی
سرگردانند، کشف و شهود میسر نمی‌شود.

خلاصه این که زیبایی موسیقی اصیل ایرانی در پس
صورت‌هایی ظاهری، یا به قول اهل فن، فرم‌های
موسیقی نهان شده و ما برای حسن ختام و جمع‌بندی
کلام، سخن را با ابیاتی چند از مثنوی معنوی به پایان
می‌بریم:

ابلهان گفتند مجنون را زجهل
حسن لیلی نیست چندان، هست سهل
وا رهان خود را و ما را نیز هم
از چنین سودای زشت متهم
گفت صورت کوزه است و حسن می
می خدایم می‌دهد از طرف وی
کوزه می‌بینی و لیکن آن شراب
روی ننماید به چشم ناصواب
باده از عیب است و کوزه زین جهان
کوزه پیدا، باده در وی بس نهان
بس ننهان از دیده نامحرمان
لیک بر محرم هویدا و عیان
تو مثال شادی و ما خنده‌ایم
که نتیجه شادی فرخنده‌ایم
جنبش ما هر دمی خود اشهد است
کسو گواه ذوالجلال سرمد است
گردش سنگ آسیا در اضطراب
اشهد آمد بر وجود جوی آب
و اما توضیحاتی پیرامون اشعار بالا:
«ابلهان گفتند مجنون را ز جهل
حسن لیلی نیست چندان، هست سهل»
در مصرع اول دو صفت برای آنان که مجنون را
سرزنش می‌کردند آورده:
یکی «ابله» یعنی کم عقل، بی‌خرد؛ یکی هم «جهل»
یعنی سرزنش کردن آنها از روی نادانی بوده؛

چون نمی دانستند، سرزنش کردند. به عبارت دیگر، اینها پس پرده را نمی دیدند؛ آن زیبایی مجرد را درک نمی کردند؛ صورت را می دیدند نه معنا را. این طور اشخاص فقط تناسب چشم و ابرو را می بینند، ولی متوجه نیستند که در مقوله زیبایی نکته های دیگری باریک تر ز مو وجود دارد. به همین جهت مولانا می گوید از روی جهل (یعنی جهل به زیبایی مجرد و ظرایف آن) به مجنون گفتند «حسن لیلی نیست چندان، هست سهل». اینجا مولانا باز یک رندی کرده، از نوع رندی های همیشگی اش: «نیست» و «هست» را در کنار هم و در مقابل هم قرار داده؛ می فرماید این زیبایی که من می خواهم بگویم، موضوع وجود (هستی) و عدم (نیستی) است؛ یعنی قانون «همه یا هیچ» است. یک جای دیگر در عنوان یکی از بندهای مثنوی، در دفتر پنجم می فرماید: «در مثال عالم نیست هست نما و عالم هست نیست نمای». موضوع هستی و نیستی یکی از ارکان جهان بینی مولانا است.

«حسن لیلی نیست چندان» یعنی آن جماعت در عالم نیست هست نما سیر می کنند که حقایق را معکوس می بینند. «هست سهل» یعنی در کار دلدادگی مجنون، «سهولت» را که «نیست کامل» است «هست» می بینند. بدیهی است وقتی فقط صورت را می بینیم، «سهل» است نصیحت کنیم که «وارهان»، یعنی لیلی را رها کن وارهان خود را و ما را نیز هم

از چنین سودای زشت متهم بدیهی است چون در عشق مجنون شهوت رانی و صورت پرستی نیست، لذا چنین از نظر سوداگران شهوت و طالبان صورت، سودایی است «زشت» (یعنی خالی از لذایذ صوری) و «متهم» (یعنی مورد اتهام جنون).

سپس از زبان مجنون پاسخ می گوید:

گفت صورت کوزه است و حسن می

می خدایم می دهد از طرف وی

(در بعضی نسخ گفته شده «از نقش وی» و «از ظرف وی». ولی هر کدام را بگیریم، معنی یکی است).

یکی از محاسن بزرگ مولانا این است که هر جا یک اصطلاح مجازی به کار برده، بلافاصله توضیح داده که منظورش منظور مجازی و دنیایی و شهوانی نیست؛ بلکه یک حقیقت معنوی است. اینجا می گوید کوزه را می بینند ولی شراب درون کوزه از نظرشان پنهان است. و بلافاصله برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهم می فرماید: «باده از غیب است و کوزه زین جهان». پس باده انگوری مطرح نیست.

باده از غیب است و کوزه زین جهان

کوزه پیدا، باده در وی بس نمان
حسن موسیقی های سستی هم در همین نکته است
که در پس پرده (یا به قول مولانا در کوزه) صورتها
نمان شده اند.

بس نمان از دیده نامحرمان

لیک بر محرم هویدا و عیان
تو مثال شادی و ما خنده ایم

که نتیجه شادی فرخنده ایم
شادی یک حالت قلبی و درونی است که دیده
نمی شود ولی خنده را که اثر آن است می بینیم و
می شنویم، از اثر پی به مؤثر می بریم. کسی می خندد، ما
می فهمیم که او شاد است. ولی شادی او را نمی توانیم
حس کنیم، مگر اینکه مانند او شاد بشویم. همین است
که عرفا می گویند عرفان را به تجربه شخصی باید درک
کرد. بعد روی می کند به معبود حقیقی و می گوید:
فیاضیت تو مثل شادی است و ما مثل خنده ایم یعنی
مظهر آن شادی فرخنده ایم.

جنبش ما هر دمی خود اشهد است.

یعنی هر حرکتی یا کوششی که می کنیم شهادتی است
بر قدرت و عظمت خداوند.

کو گواه ذوالجلال سرمد است

چقدر زیبا از قصه مجنون و عشق او به لیلی، به

سرعت وارد مقوله توحید می‌شود. داستان مجنون را رها می‌کند و نشان می‌دهد که ذکر این داستان اصلاً برای بیان توحید بوده است.

گردش سنگ آسیا در اضطراب،

می‌گوید وقتی سنگ آسیا را می‌بینید که با آن اضطراب و هیاهو می‌چرخد،

اشهد آمد بر وجود جوی آب.

خودش یک شهادتی است بر اینکه یک جوی آب در بالا است. از بالا می‌ریزد و این سنگ آسیا را با این هیاهو می‌چرخاند. ما آن جوی را نمی‌بینیم ولی این چرخش و این اضطراب را می‌بینیم. می‌خواهد بگوید عشق مجنون به لیلی هم از همین مقوله است، یک عشق الهی است، آن زیبایی مجرد را در لیلی دیده است.

اینک باید پرسید که مجنون چگونه به این عشق معنوی رسید؟ یا چطور شد که شیخ صنعان عشق به دختر ترسا پیدا کرد؟ این عشق‌ها، عشق مجازی نبوده، اینها جلوه‌ای از زیبایی مجرد را دیده‌اند. امثال شیخ صنعان و مجنون، به اصطلاح عرفا جلوه ذات را، یعنی ذاتی را که واجد زیبایی مجرد است، در صورتی به ظاهر «بی‌جمال» مشاهده کردند. اینها عاشق دیدار شدند نه عاشق نقش دیوار، و نه عاشق خط و خال و چشم و ابرو. آنها با ذات کار داشتند نه با صفات (یعنی جسم و هیكل). خود مولانا هم همین‌طور عاشق شد. او جلوه زیبای ذات را در وجود شمس تبریزی دید، عاشق آن ذاتی شد که شمس «تبریز» را شمس «عالم معنا» کرده بود.

پس برای درک زیبایی مجرد، که گاه در کلام عرفای سلف با رمز «حسن لیلی» (و یا با رمزهای دیگر) معرفی شده است، باید پشت پرده را دید. و این، به قول سعدی: «هم چنان دشوار نیست؛ باید با گام اول، از زیبایی ظاهری گذشت، تا با گام دوم بتوان به زیبایی باطنی که پیام راستین همه هنرها، و یا به تعبیر دیگر

بن‌مایه هنر است، واصل شد.

در پایان یادآور می‌شوم که حاصل این مبحث سه سخن بیش نیست؛ و این سه سخن را از همان عارف بزرگوار نقل می‌کنم:

«موسیقی ارتباط با روح دارد و روح ارتباط با خدا. افسوس که تبدیلتش کرده‌اند به عشق مجازی. اگر به همان حالت روحانی‌اش اجرا کنند، سیم ارتباط به مبدأ وصل می‌شود»^(۱۰).

«اگر گوش دل باز شود، از این سازها اسراری شنیده می‌شود که بر اهل ظاهر پنهان است»^(۱۱)

«اگر موسیقی رفت روی پایه اقتضای روح، هم کیفیت ظاهرش جالب می‌شود هم کیفیت باطنش، و الا آن هم می‌شود یک رشته صنعت مثل رشته‌ها دیگر»^(۱۲)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- رجوع شود به کتاب زیر:
Fantastiques Recherches Parapsychiques En U.R.S.S.,
Robert Lafont, Paris, 1973, P.P. 275 - 293.
- ۲- «معرفت‌الروح». نورعلی‌اللهی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۸؛ «کفایة الموحدين». ج ۳، صفحات ۲۶ و ۲۸. و برای توضیحات علمی جدید، «مبانی معنویت فطری»، دکتر بهرام‌اللهی، تهران، ۱۳۷۷، صفحات ۹۹ به بعد.
- ۳- برای دسترسی به متن عربی روایت، و ترجمه و تفسیر آن، رجوع شود به «معرفت‌الروح» فوق‌الذکر، صفحات ۲۱ و ۱۰۴.
- ۴- برای مراجعه به دو حدیث مورد بحث رجوع کنید به همان مأخذ، صفحات ۶۷ و ۱۱۷.
- ۵- «معنویت یک علم است». مبحث سوم: «جاذبه»، تهران، ۱۳۷۷، صفحات ۶۹ الی ۸۶.
- ۶- «مبانی معنویت فطری»، صفحات ۱۰۱ الی ۱۰۹.
- ۷- برای مقایسه بین «حدس منطقی» و «حدس عرفانی» رجوع شود به: «تحقیق در حقیقت علم» دکتر عبدالمحسن مشکوة‌الدینی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۰۱۹، سال ۱۳۶۴، چاپ دوم، فصل ۸، از ص ۲۳۳ تا ۲۴۱.
- ۸- ترجمه و شرح فارسی و شهاب‌الاحبار، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۹، ص ۱۲۶.
- ۹- «آثار الحق»، نورعلی‌اللهی، جلد ۲، صفحات ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲. همان، صفحات ۲۱۵ و ۲۵۸ و ۳۶۰.